



The Function of Semantic Field Theory in Analyzing the Concept of Love in *al-Ajniḥah al-Mutakassirah*: The Case of Gibran Khalil Gibran

Saeed Nisi^{a*}, Farshid Torkashvand^b, Alireza Nazari^c, Mostafa Parsaipour^d

^a PhD Student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. saeedshushi@yahoo.com

^b Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. torkashvand@hum.ikiu.ac.ir

^c Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. A.nazari@hum.ikiu.ac.ir

^d Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. parsaeipour@hum.ikiu.ac.ir

KEYWORDS

Semantics,
Semantic Fields,
Love,
Gibran Khalil Gibran,
"Al-Ajneha al-Motakasserah".

ABSTRACT

During the 1920s and 1930s, German and Swiss linguists working within structural semantics established semantic field theory on the premise that lexical meaning is not autonomous or isolated; rather, words derive their full significance only within an interconnected network structured around a common conceptual domain. To evaluate the efficacy of this framework in literary analysis, this study examines *al-Ajniḥah al-Mutakassirah* (*The Broken Wings*) by Gibran Khalil Gibran, a text whose rich vocabulary surrounding love ('*ishq*') interacts dynamically with notions of affection, hatred, passion, disenchantment, mysticism, reason, union, separation, attachment, and dependence. Employing a descriptive-analytical method, the research first articulates the theoretical foundations of semantic field theory and then investigates its application to the novella by mapping the conceptual relations among lexical items associated with love. The findings demonstrate that love in Gibran's thought transcends conventional affective expression, operating instead as a foundational core of identity construction. Whereas evaluating the diverse occurrences of love without this framework risks reducing them to superficial sentimentalism, the application of semantic field theory illuminates the profound philosophical, mystical, and existential dimensions of love in Gibran's literary corpus.

کارکرد نظریه میدان‌های معنایی در تحلیل مفهوم «عشق» در «الأجنحة المتكسرة»

سعید نیسی^{الف}، فرشید ترکاشوند^ب، علیرضا نظری^ج، مصطفی پارسایی پور^د

^{الف} دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران
saeedshushi@yahoo.com

^ب دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران.
torkashvand@hum.ikiu.ac.ir

^ج دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران. A.nazari@hum.ikiu.ac.ir
^د استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران. parsaeipour@hum.ikiu.ac.ir

واژگان کلیدی	چکیده
معناشناسی، میدان‌های معنایی، عشق، جبران خلیل جبران، «الأجنحة المتكسرة».	در فاصله دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم، گروهی از دانشمندان آلمانی و سوئیسی در چارچوب معناشناسی ساخت‌گرا، نظریه «میدان معنایی» را پایه‌گذاری کردند. بنیان این نظریه بر آن است که معنای واژگان برخلاف رویکردهای سنتی، امری مستقل و مجزا از یکدیگر نیست؛ بلکه درک هر واژه تنها درون یک میدان معنایی متشکل از واژگان مرتبط با یک مفهوم مشترک امکان‌پذیر است. برای آزمون کارایی این نظریه در تحلیل متون ادبی، «الأجنحة المتكسرة» اثر جبران خلیل جبران برگزیده شده است. این متن به دلیل کاربرد گسترده واژگان مرتبط با «عشق» در تعامل با مفاهیمی چون محبت، نفرت، شورانگیزی، دلزدگی، عرفان، عقل، وصال، هجران، دل‌بستگی و وابستگی، بستری ایده‌آل برای پیاده‌سازی نظریه میدان‌های معنایی فراهم می‌آورد. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است؛ به این ترتیب که نخست مفاهیم و مؤلفه‌های نظریه میدان معنایی تبیین و سپس کاربردهای آن در متن «الأجنحة المتكسرة» با تحلیل روابط مفهومی میان واژگان مرتبط با عشق بررسی شده است. مهمترین یافته‌ها حاکی از آن است که «عشق» در اندیشه جبران فراتر از یک واژه صرفاً عاطفی عمل می‌کند و نقشی بنیادین به عنوان هسته مرکزی هویت‌سازی ایفا می‌نماید. در غیاب این نظریه، تنوع و تکرار معانی عشق ممکن است به تفسیری سطحی و احساسی منجر شود، اما کاربردهای آن، لایه‌های ژرف فلسفی، عرفانی و وجودی عشق را در آثار جبران آشکار می‌سازد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۰۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۴	

توظيف نظرية الحقول الدلالية في تحليل مفهوم «الحب» في «الأجنحة المتكسرة»

سعید نیسی^ا، فرشید ترکاشوند^ب، علیرضا نظری^ج، مصطفی پارسایی پور^د^ا طالب دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الإمام الخميني الدولية، قزوین، ایران saeedshushi@yahoo.com^ب أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الإمام الخميني الدولية، قزوین، ایران torkashvand@hum.ikiu.ac.ir^ج أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الإمام الخميني الدولية، قزوین، ایران A.nazari@hum.ikiu.ac.ir^د أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الإمام الخميني الدولية، قزوین، ایران. parsaeipour@hum.ikiu.ac.ir

الكلمات المفتاحية:	الملخص
علم الدلالة، الحقول الدلالية، الحب، جبران خليل جبران، «الأجنحة المتكسرة».	في الفترة ما بين العقدين الثاني والثالث من القرن العشرين، وضع مجموعة من العلماء الألمان والسويسريين في إطار علم الدلالة البنيوي نظرية تُعرف بـ "نظرية الحقول الدلالية" أو "الحقل المعجمي". يقوم أساس هذه النظرية على أن معنى المفردات في نظام اللغة، خلافاً للمناهج التقليدية التي تدرس الكلمات بشكل منفرد ومعزول عن شبكة العلاقات المفهومية، ليس أمراً مستقلاً ومنفصلاً عن بعضه بعضاً؛ بل إن فهم حقيقة كل كلمة لا يتأتى إلا داخل حقل دلالي يتشكل من مجموعة من المفردات المرتبطة بمفهوم مشترك. لاختبار كفاءة هذه النظرية في تحليل النصوص الأدبية، تم اختيار كتاب "الأجنحة المتكسرة" لجبران خليل جبران بصفته أحد أهم النصوص الرومانسية العربية. ويعود اختيار هذا النص الأدبي إلى كونه، بسبب الاستخدام الواسع للمفردات المرتبطة بـ "الحب" في تفاعلها مع مفاهيم مثل المودة، الكراهية، الشغف، السأم، التصوف، العقل، الوصال، الهجران، التعلق والاعتمادية، يوفر أرضية مثالية لتطبيق نظرية الحقول الدلالية. تم إجراء البحث الحالي بالمنهج الوصفي-التحليلي؛ وذلك من خلال تبين مفاهيم ومكونات نظرية الحقل الدلالي أولاً، ثم دراسة تطبيقها في نص الأجنحة المتكسرة عبر تحليل العلاقات المفهومية بين المفردات المرتبطة بالحب. تشير أهم النتائج إلى أن "الحب" في فكر جبران يتجاوز كونه مجرد لفظة عاطفية، بل يؤدي دوراً جوهرياً كمركز أساسي لتشكيل الهوية. ففي غياب هذه النظرية، قد يؤدي تنوع وتكرار معاني الحب إلى تفسير سطحي وعاطفي، لكن تطبيقها يكشف عن الطبقات الفلسفية والصوفية والوجودية العميقة للحب في أعمال جبران.
تاريخ الاستلام: ١٤٠٥/٠٣/٠٨	
تاريخ المراجعة: ١٤٠٥/٠٣/٢٤	
تاريخ القبول: ١٤٠٥/٠٤/٢٤	

۱- مقدمه

«معناشناسی»^۱ که در زبان عربی با نام‌های «علم الدلالة» یا «علم المعنی» شناخته می‌شود، شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی و روشی برای تحلیل معنای واژگان به شمار می‌رود. این دانش را مطالعه علمی معنا نیز تعریف کرده‌اند (پالمر، ۱۳۷۹: ۱۳). منظور از علمی بودن مطالعه معنا، رویکردی روشن، بی‌طرفانه و عاری از پیش‌داوری است؛ به گونه‌ای که هر شخص، فارغ از باورهای دینی خود، بتواند به معنا دست یابد و درستی یا نادرستی آن نیز قابل ارزیابی و سنجش باشد (صفوی، ۱۳۸۷: ۶). در تعریف دیگری، معناشناسی علمی دانسته شده که به بررسی رابطه بین لفظ و نشانه‌های زبانی با معنا می‌پردازد و در پی روشن کردن چگونگی ارتباط الفاظ با معانی، فرایند تولید معنا در زبان و سازوکار تحول معنایی واژگان است (همان: ۲۷).

ادبیات عربی در دوره نهضت، به‌ویژه از اوایل سده بیستم، شاهد تحولی بنیادین بود؛ تحولی که نه تنها به دگرگونی زبان و سبک ادبی انجامید، بلکه افق‌های تازه‌ای را در فهم انسان، عاطفه و جامعه گشود. جبران خلیل جبران از چهره‌های محوری این دوره است؛ نویسنده‌ای که با بهره‌گیری از مؤلفه‌های رمانتیسم غربی و عرفان مشرقی، دستگاهی معنایی و زیبایی‌شناختی آفرید که در آن تجربه‌های فردی و دغدغه‌های اجتماعی درهم تنیده می‌شوند. الأجنحة المتكسرة نمونه شاخص این گرایش است؛ متنی که در آن «عشق» به‌مثابه مؤلفه‌ای چند بعدی، محور شکل‌گیری جهان معنایی اثر قرار می‌گیرد.

در این اثر، عشق صرفاً تجربه احساسی میان دو فرد نیست، بلکه گره‌گاهی است که از خلال آن مسائلی چون معنای محبت، نفرت، شورانگیزی، دلزدگی، عرفان، عقل، فناء فی الله، خودبینی، وصال، هجران، دلبستگی، وابستگی، رشد و هم‌پذیری بازتعریف می‌شوند. این تنوع معناشناختی نشان می‌دهد که مفهوم عشق در این اثر، شبکه‌ای از ارتباطات معنایی را شکل می‌دهد که فهم آن نیازمند رویکردی فراتر از تحلیل‌های توصیفی یا موضوعی رایج است.

در چنین بستری، نظریه میدان‌های معنایی یکی از کارآمدترین چارچوب‌ها برای واکاوی روابط دلالتی مفاهیم کلیدی اثر به شمار می‌آید. این نظریه بر آن است که معنا نه در انزوای واژگان، بلکه در دل شبکه‌های سازمان‌یافته مفهومی شکل می‌گیرد؛ شبکه‌هایی که عناصر موجود در آن‌ها با روابطی از جنس هم‌نشینی، تقابل، هم‌پوشانی و هاله‌های تداعی‌کننده به یکدیگر پیوند می‌خورند. بر اساس این رویکرد، هر واژه یا مفهوم در میدان معنایی خود در نسبت با عناصر پیرامونی تعریف می‌شود و معنای نهایی حاصل برآیند همین روابط شبکه‌ای است، نه صرفاً معنای قاموسی یا مستقل واژه.

هدف از این پژوهش آن است که با تحلیل دقیق شواهد زبانی متن عربی و با رویکردی نظام‌مند، سازوکارهای دلالتی حاکم بر میدان عشق در این اثر را تبیین کند؛ سازوکارهایی که نه تنها فهم عمیق‌تر رمان جبران را ممکن می‌سازند، بلکه جایگاه عشق را به‌مثابه عنصر هویت‌ساز در اندیشه و زبان او روشن‌تر می‌کنند. از این رو مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به سوال زیر است:

– کاربرد نظریه میدان‌های معنایی و اهمیت آن در تحلیل شبکه‌های واژگانی اثر مذکور چگونه به روشن‌شدن جایگاه «عشق» به‌مثابه عنصر هویت‌ساز در اندیشه و زبان جبران خلیل جبران می‌انجامد؟

۱-۱- پیشینه پژوهش

با وجود جایگاه مرکزی عشق در آثار جبران، بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که عمده مطالعات صورت گرفته بر جنبه‌های اخلاقی، عرفانی، اجتماعی و زبانی آثار او متمرکز بوده‌اند و توجهی به تحلیل نظام‌مند میدان‌های معنایی بویژه حول مفهوم «عشق» نداشته‌اند. از جمله:

- لطفی (۱۴۰۱)، در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود (به راهنمایی علی احمدی) با عنوان «نقد و ارزیابی ترجمه فارسی بالهای شکسته مهدی سرحدی بر کتاب الأجنحة المتكسرة جبران خلیل جبران بر اساس نظریات آنتوان برمن»، (دانشگاه پیام نور استان تهران، مرکز تهران جنوب)، پیش از ورود به نقد ترجمه، مروری بر زندگی جبران (تولد در لبنان، مهاجرت به آمریکا، آشنایی با ادبیات جهان و ژوزفین بی‌بادی) ارائه می‌دهد و در پایان بر ضرورت نقد در جامعه تاکید می‌کند. پژوهش مذکور، تمام تمرکز خود را بر ترجمه، مشخصاً با نظریات برمن، معطوف کرده است. این پژوهش اما با تکیه بر نظریه میدان‌های معنایی پیرامون مفهوم «عشق»، رهیافتی متمایز از پژوهش پیشین ارائه می‌دهد.

- غلامی (۱۴۰۰)، در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود (به راهنمایی عبدالعلی آل‌بویه لنگرودی) با عنوان «هنجارگریزی بیانی در آثار جبران خلیل جبران (مورد پژوهی دو اثر الأرواح المتمرده و الأجنحة المتكسرة)»، (دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره))، من به معرفی «هنجارگریزی» به عنوان یکی از رویکردهای نوین در نقد ادبی می‌پردازد که بر آفرینش جهان تازه در اثر ادبی تاکید دارد. جبران خلیل جبران از پیشگامان نوگرایی در ادبیات معاصر عرب است. هدف این هنجارگریزی، به تعویق انداختن درک معنا و واداشتن خواننده به کنکاش در لایه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متن است. پژوهش مذکور، بدون تحلیل میدان معنایی عشق، ظاهری علمی اما فاقد محتوای معناشناختی است. نظریه میدان‌های معنایی نشان می‌دهد که صورت‌های بلاغی تنها در خدمت کشف شبکه‌ی روابط میان واژه‌ها معنا پیدا می‌کنند؛ در غیر این صورت، صرفاً یک دسته‌بندی سنتی و بی‌حاصل خواهد بود.

- محمدی فتیده (۱۳۹۷)، در پایان‌نامه مقطع کارشناسی‌ارشد (به راهنمایی هادی شعبانی چافجیری) با عنوان «نمودهای سوررئالیستی در دو کتاب «النبي» و «الأجنحة المتكسرة» جبران خلیل جبران»، جبران را «متأثر از مکتب سوررئالیسم»، (دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان)، معرفی می‌کند. این در حالی که است که بیانیه سوررئالیسم آندره برتون در سال ۱۹۲۴ منتشر شد، در حالی که «الأجنحة المتكسرة» (۱۹۱۲) و «النبي» (۱۹۲۳) پیش یا همزمان با اوج گیری رسمی این مکتب نوشته شده‌اند. جبران بیشتر به مکتب رمانتیسم و نمادگرایی در ادبیات مهجر تعلق دارد؛ اصرار بر سوررئالیست خواندن او، یک تحمیل مکتب‌زده است که به بافت تاریخی-ادبی بی‌توجهی می‌کند.

- سیدان و نصر اصفهانی (۱۳۹۵)، در مقاله خود «بررسی تطبیقی منظومه «لیلی و مجنون» نظامی و «بالهای شکسته» جبران خلیل جبران»، (یازدهمین گردهمایی بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، دانشگاه گیلان)، به بررسی و تحلیل مقایسه‌ای عناصر داستان در دو داستان لیلی و مجنون به روایت نظامی و بال‌های شکسته جبران خلیل جبران پرداخته است. بررسی تطبیقی دو اثر نشان می‌دهد شباهت‌های بسیاری بین دو داستان وجود دارد. هر دو داستان از طرح کلی و درونمایه همانندی برخوردار هستند. درونمایه اصلی در داستان‌های مورد نظر عشق و تغزل است. البته تفاوت‌هایی هم در میان داستان‌های مورد نظر مشاهده می‌شود. منظومه نظامی اثری کاملاً تغزلی است اما در بال‌های شکسته علاوه بر عشق و تغزل، توصیف، گفتگوی درونی و انتقادات و اعتراض‌های اجتماعی هم مطرح می‌شود. مقاله حاضر مبتنی بر نظریه میدان‌های معنایی است و با پژوهش مذکور متفاوت است.

- قادری و زمانی (۱۳۹۵)، در مقاله خود با عنوان «بررسی هنجارگرایی در بال‌های شکسته اثر جبران خلیل جبران» (زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۴)، هنجارگرایی را در سه سطح واژگان، معنا و هنجارگرایی غیرزبانی بررسی کرده‌اند و به این نتیجه دست یافته‌اند که جبران بیش از هر چیز با استفاده از صور خیال، به‌ویژه تشبیه، و در حوزه واژگانی با آوردن ترکیب‌های نو و جدید، از متن آشنایی‌زدایی کرده و این هنجارگرایی‌ها را در خدمت بیان بهتر احساسات درونی، عقاید و آرای خود در قبال اوضاع نابسامان اجتماعی و حاکمان فاسد دینی به کار گرفته است. مقاله مذکور به بررسی صور خیال و ترکیب‌های نو و نقش آن در بیان انتقادات اجتماعی و دینی جبران پرداخته، اما هیچ تحلیلی از مفهوم «عشق» به‌عنوان یک میدان معنایی و روابط آن با سایر میدان‌ها ارائه نداده است.

این مطالعات هرچند از جنبه‌های مختلف حائز اهمیتند، اما هیچ‌کدام به تحلیل نظام‌مند میدان معنایی «عشق» در آثار جبران نپرداخته‌اند. از این‌رو، پژوهش حاضر می‌تواند این خلأ را پر سازد.

۱-۲- روش پژوهش

پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. در گام نخست، به توصیف مبانی نظریه میدان‌های معنایی و مفاهیم کلیدی مرتبط با آن، تحلیل مؤلفه‌ای و میدان معنایی واژگان پرداخته می‌شود. سپس، متن «الأجنحة المتكسرة» اثر جبران خلیل جبران بر اساس این چارچوب نظری مورد بررسی قرار می‌گیرد. در مرحله تحلیلی، واژگان و تعبیر مرتبط با مفهوم «عشق» در سراسر متن شناسایی و در قالب میدان‌های معنایی مشخص دسته‌بندی می‌گردند. با بررسی روابط مفهومی میان «عشق» و واژگان هم‌نشین و جانشین آن (مانند محبت، شور، وصال، هجران، طهارت، قدسیت و...)، کارکردهای معنایی این واژه در نظام فکری جبران تحلیل می‌شود. هدف این فرایند، فراتر رفتن از تفسیر سطحی و احساسی عشق و دستیابی به لایه‌های ژرف فلسفی، عرفانی و وجودی آن در متن است. داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری تحلیل شده‌اند.

۲- مفهوم «عشق» در ادبیات معاصر عربی

برای واژه «الحب: عشق» در منابع لغوی، مترادفات متعددی ذکر گردیده است. در لسان العرب، حبّ در تقابل با کینه تعریف شده و به معنای دوستی و محبت آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/ ۲۸۹). در تبیین حقیقت حبّ نیز گفته شده که «حبّ، احساس جوشانی در دل‌هاست، که مهربانی‌هایش زمزمه‌های عذابی که همان سعادت است که بعدش سعادت نیامده است، سرشار می‌شود و حبّ روح را زیبا می‌کند و اطرافش از تخیل زیباتر، برتر و کامل‌تر سرشار می‌شود، و او را ملزم به تفکر در مورد امور زندگی و امور بشر می‌کند» (المکتب العالمی للبحوث، لا.ت: ۷). گستردگی دامنه معنایی عشق تا بدانجاست که برخی بر این باورند اساساً نمی‌توان به تعریفی جامع و کامل از آن نائل آمد؛ چنانکه به نقل از ابن عربی آمده است: «هر کسی عشق را تعریف کند، آن را به حقیقت نشناخته و هر که از جام آن جرعه‌ای نچشیده باشد، نیز حقیقت آن را نشناخته است» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۴، ش ۲۷/ ۲۳۱ به نقل از: ابن عربی، ۱۴۱۴ق، ۲/ ۱۱۱).

در تقسیم‌بندی انواع عشق، یوسف الخلیف آن را به دو قسم حسی و روحی تقسیم می‌کند. به زعم وی، در عشق حسی، مرد چنان مجذوب زن می‌گردد که زن صرفاً وسیله‌ای برای تأمین لذت، هوس و ارضای حسی او تلقی می‌شود؛ در نتیجه، این شیفتگی غالباً وی را به سوی طلب زنان دیگر نیز سوق می‌دهد، زیرا زن برای او نه غایت عشق، بلکه ابزاری جهت نیل به کامجویی است (الخلیف، لا.ت: ۸). در نقطه مقابل، می‌توان عشق و حب در دوران معاصر را در ذیل چتر گسترده مکتب رمانتیسم تعریف نمود. این مکتب که پرداختن به عشق، عاطفه و احساس از ارکان اساسی آن به شمار می‌رود، عشق را در تراز عشق‌های پاک و عفیف در ادوار پیشین شعر عربی نشانده. شاعران رمانتیک از سطح معانی سطحی فراتر رفته، با ژرف‌کاوی در مفهوم عشق، ابعاد تازه‌ای بدان بخشیدند. چنانکه تصریح شده است، «تعبیر اینان از حب، فقط منحصر به احساسات صادق و عواطف اصیل نبود، بلکه در معانی آن غور کردند و مواشعش را موشکافی کردند و به این طریق حبّ وسیله‌ای برای پاکی و طهارت جان‌ها گشت و در اشعار حبّ، زن را ملاک پاکی قرار دادند» (الحمدانی، ۱۹۸۹: ۱۲۳).

همچنین محمد سراج الدین در بررسی غزل معاصر - که محوری‌ترین مضمون آن عشق است - این گونه اظهار می‌دارد که غزل در این عصر، تعبیری از یک تجربه کامل درونی بوده که با اسلوبی رمانتیک و نمادین ظهور یافته و همگام با پیشرفت تمدن به شکلی حقیقی و متوازن تکامل یافته است. شاعران بزرگ این دوره غزل عفیف را پی‌ریزی کرده، عشق خویش را تعالی بخشیده و آن را نمادی از درونیات خود قرار دادند و با احساس و طبیعت و نیز رازهای هستی پیوند زدند. در این نگاه، معشوق صرفاً یک زن نیست، بلکه مادر، همسر و دوست نیز هست و شاعر خواستار آزادی و کرامت اوست (سراج الدین، لا.ت: ۷۱). پس از رواج رمانتیسم در سرزمین‌های عربی، نام‌هایی چون احمد زکی ابوشادی، علی طه، ابراهیم ناجی، صالح جودت، احمد عبدالمعطی الهمشیری، محمود حسن اسماعیل و ابوالقاسم الشابی به عنوان سرآمدان این جریان شناخته شدند که همگی از اعضای جماعت آپولو بودند (همان: ۱۳۳). این در حالی است که برخی دیگر جبران خلیل جبران را پیشگام رمانتیسم در ادبیات معاصر عربی قلمداد کرده‌اند (الایوبی، ۱۹۸۴: ۲۸۰).

۳- معناشناسی و نظریه میدان‌های معنایی

معناشناسی اصطلاحی تخصصی است که به بررسی مفهوم معنا اختصاص دارد. واژه «معنا»^۲ ابعاد متنوعی از زبان را شامل می‌شود و هیچ اتفاق نظری درباره ماهیت «معنا» یا شیوه توصیف آن وجود ندارد (پالمر، ۱۳۸۷: ۱۳). معناشناسی، به مثابه شاخه‌ای از نشانه‌شناسی^۳، توسط ایزوتسو^۴ با هدف تحلیل تصویری واژگان قرآنی و در قالب کتابی با عنوان «خدا و انسان در قرآن»، ذیل عنوان کلی معناشناسی قرآن، به حوزه تفسیر راه یافت.

ایزوتسو در تبیین مفهوم معناشناسی مد نظر خود چنین می‌نگارد: معناشناسی، آن‌گونه که من برداشت می‌کنم، پژوهشی تحلیلی بر روی کلمات کلیدی یک زبان است تا در نهایت، جهان‌بینی مردمی کشف شود که آن زبان را نه صرفاً به عنوان ابزاری برای تکلم و تفکر، بلکه مهم‌تر از آن، به مثابه وسیله‌ای برای تصویرسازی و تفسیر جهان پیرامون خود به کار می‌برند. معناشناسی با این تلقی، گونه‌ای از Weltanschauungslenre^۵، یعنی دانش بررسی ماهیت و ساختار جهان‌بینی یک ملت در برهه‌ای مشخص از تاریخ آن خواهد بود که از مسیر تحلیل روش‌مند مفاهیم و انگاره‌های فرهنگی بنیادینی تحقق می‌یابد که آن ملت برای خود تدارک دیده و این مفاهیم در واژگان کانونی زبانشان متبلور گشته است (ایزوتسو، ۱۳۷۳: ۴).

یکی از اصلی‌ترین مباحث مطرح در علم معناشناسی، میدان‌های معنایی است. میدان‌های معنایی که بدان حوزه‌های واژگانی نیز گفته می‌شود، شامل مجموعه‌ای از واژگان است که معنای آن‌ها با هم در ارتباط هستند. این واژگان ذیل یک لفظ عام و کلی قرار می‌گیرند که این لفظ عام، آن‌ها را با یکدیگر مرتبط می‌سازد و برای واژگان زیرمجموعه خود به عنوان واژه مادر شناخته می‌شود. به عنوان نمونه، واژه «اللون» در زبان عربی یک واژه عام یا مادر به شمار می‌آید که شامل تمامی واژگان دلالت‌کننده بر رنگ‌های گوناگون می‌شود (عمر، ۱۹۹۸: ۷۹).

۲. Meaning

۳. Semiology

4. Toshihiko Izutsu

این نظریه بر اصل «تقابل» بنا نهاده شده است؛ به این معنا که اگر سراسر جهان تنها به یک رنگ بود، ما هیچ نیازی به واژگان رنگ‌ها و به تبع آن، به کلمات متنوع در یک میدان دلالتی احساس نمی‌کردیم. برای پی بردن به دلالت هر کلمه، ضرورت دارد که خود را به روابط دلالتی که آن کلمه با سایر کلمات برقرار می‌کند، محدود سازیم (حجازی، لات: ۱۶۱). از این منظر، زبان به مثابه شبکه‌ای درهم‌تنیده از نشانه‌ها یا واژگان تلقی می‌شود که معانی‌شان در پیوند با یکدیگر شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که دگرگونی در مفهوم یک واژه، به تغییر در مفهوم واژگان مجاورش می‌انجامد (لاینز، ۱۳۸۳: ۲۵۲). بر همین اساس، هر حوزه - اعم از حوزه قاموسی یا مفهومی - از واحدهای مجاوری تشکیل یافته که همچون تکه‌های یک «موزاییک» به یکدیگر پیوسته‌اند (ریمون و جرمان، ۱۹۹۷: ۵۴).

هدف از مطالعه حوزه‌های معنایی، گردآوری آن گروه از واژگانی است که به حوزه‌های مشخص تعلق دارند و همچنین کشف روابط میان واژگان و پیوند هر واژه با اصطلاح عام آن حوزه معنایی می‌باشد (لطفی، ۱۳۹۵: ۱۲۰ و ۱۲۱).

با عنایت به آنچه بیان گردید، نظریه میدان‌های معنایی فعالیت خود را با تحلیل واژگان آغاز نموده و از طریق طبقه‌بندی آن‌ها در نظام‌های معنایی گوناگون، نقشی اساسی در دانش معناشناسی ایفا می‌کند؛ چراکه مسیر درک معنای متن، در گام نخست از طریق شناخت کلمات کلیدی آن هموار می‌گردد. بدین سبب، بازشناسی و طبقه‌بندی کلمات اصلی و بنیادین یک متن، یاری‌رسان فهم آن خواهد بود. در این مجال، ذکر این نکته ضروری است که میدان‌های معنایی با آنچه در سنت بلاغی با عنوان مراعات النظیر شناخته می‌شود، متفاوت است؛ زیرا مراعات النظیر صرفاً به هماهنگی و تناسب چند واژه در کنار یکدیگر محدود می‌گردد، حال آنکه میدان‌های معنایی، واژگان متناسب را ذیل یک واژه فراگیر تحلیل کرده و با موضوعاتی همچون بافت زبانی و روابط معنایی گره می‌خورد. افزون بر این، در میدان‌های معنایی مباحث دقیق و نوینی مطرح است که عمدتاً به طبقه‌بندی انواع میدان‌ها مربوط می‌شود.

۵- میدان‌های معنایی واژه «عشق» در ادبیات

عشق به عنوان یکی از عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین احساسات انسانی، نه تنها در زندگی فردی بلکه در روابط اجتماعی، فرهنگی و عرفانی نیز نقش بسزایی دارد. این احساس بنیادی، سازنده پژوهش‌ها، آثار ادبی و تعالیم عرفانی بوده و به ما درک عمیق‌تری از معنای زندگی و ارتباطات انسانی می‌دهد. در این بخش، به بررسی میدان‌های مختلف معنایی عشق از ابعاد عاطفی و عرفانی گرفته تا جوانب ادبی و روان‌شناختی آن پرداخته خواهد شد. این بررسی کمک می‌کند تا عشق را در قالب یک شبکه معنایی جامع‌تر و با درک عمیق‌تر از روابط و تضادهای موجود حول آن شناخته شود.

شکل زیر تصویری از میدان‌های معنایی «عشق» را نشان می‌دهد.



شکل: میدان‌های معنایی واژه «عشق»

شرح شکل: میدان عاطفی در خصوص حالت‌های عاطفی انسان، مفهوم عشق را در مرکز خود قرار می‌دهد. واژگان نزدیک و هم‌خانواده مانند محبت، دوست داشتن، علاقه و دلبستگی در این حوزه به عشق نزدیک هستند، در حالی که واژگان متضاد نظیر نفرت و دل‌زدگی در تقابل با آن هستند. عشق به عنوان بالاترین نوع احساس در برابر علاقه که مرتبه‌ای پایین‌تر دارد، معنا پیدا می‌کند.

در میدان عرفانی، عشق مقام والایی دارد که در آن عاشق به فنا در معشوق می‌رسد. مفاهیمی مانند شوق الهی، فناء فی‌الله و وصال واژه‌های مرتبط با این مفهوم هستند، در حالی که عقل و خودبینی به عنوان مفاهیم متضاد در ادبیات صوفیانه تعبیر می‌شوند.

از منظر ادبی و فرهنگی، عشق محور بسیاری از روابط شاعرانه و شخصیت‌پردازی‌هاست. واژگانی مانند معشوق، عاشق، فراق و وصال از جمله مفاهیم وابسته به عشق هستند که در چرخه عاشقانه تقابلهایی ایجاد می‌کنند.

در لایه‌های روان‌شناختی و اجتماعی، عشق به رفتار انسانی و روابط اجتماعی گره خورده و مفاهیمی چون دلبستگی، وفاداری و همدلی را شامل می‌شود. در نتیجه، می‌توان «موزاییک معنایی» واژه عشق را به صورت یک شبکه مفهومی ترسیم کرد که در آن عشق به عنوان مرکز، با محورهای عاطفی، عرفانی و تقابلی ارتباط دارد. این شبکه نشان‌دهنده ارتباطات عمیق و پیچیده‌ای است که عشق در زندگی انسانی ایجاد می‌کند.

۶- میدان‌های معنایی واژه «عشق» در «الأجنحة المتكسرة»

۶-۱- میدان عاطفی - احساسات انسانی

این میدان ناظر به حالت‌های عاطفی است و عشق در مرکز آن قرار دارد. واژگان نزدیک مانند محبت، دوست داشتن، علاقه و دلبستگی و واژگان متضاد مانند نفرت و دل‌زدگی در این حوزه تعریف می‌شوند.

عبارت «كُنْتُ فِي الثَّامِنَةِ عَشْرَةَ عِنْدَمَا فَتَحَ الْحُبُّ عَيْنِي بِأَشْعِيَةِ السِّحْرِ وَلَمَسَ نَفْسِي لِأَوَّلِ مَرَّةٍ بِأَصَابِعِهِ النَّارِيَّةِ» (جبران، ۲۰۰۱: توطئه)، به تجلی ناگهانی و قدرتمند عشق اشاره دارد که با استعاره «پرتو جادویی» و «انگشتان آتشین» توصیف شده است. این نشان‌دهنده شدت و تاثیرگذاری عشق بر ادراک و احساس فرد در سن بلوغ است.

در عبارت مذکور عشق را به عنوان یک نیروی دگرگون‌کننده ناگهانی و قدرتمند در دوران بلوغ معرفی شده است. این تجربه، نه تنها ادراک فرد را نسبت به جهان تغییر می‌دهد بلکه به عمق وجود او نفوذ کرده و احساسات تازه‌ای را برمی‌انگیزد. از منظر میدان‌های معنایی، این عبارت به طور همزمان در میدان‌های عاطفی: تجربه اوج هیجانی، روان‌شناختی-اجتماعی: هویت‌یابی در بلوغ و ادبی: استفاده از استعاره جادویی و آتشین قرار می‌گیرد و نشان‌دهنده نقش محوری عشق در تحول فردی است.

واژه «حب» در جمله زیر در یک میدان معنایی هم‌ارزش با مفاهیمی چون «طهر»، «جنة»، «حلاوة» و «استعداد» قرار می‌گیرد که همگی حوزه معنایی عشق پالوده و متعالی را بازنمایی می‌کنند؛ «أَمَّا سَلَمَى كَرَامَةً فَأَذْخَلَنِي إِلَى جَنَّةِ الْحُبِّ وَالطُّهْرِ بِحُلَاوَتِهَا وَاسْتِعْدَادِي» (همان: ۸)، از این منظر، «حب» با اشغال جایگاهی خاص در این میدان، در تقابل با مفاهیمی مانند عشق زمینی یا شهوانی معنا می‌یابد. بر اساس رویکردی که بر مؤلفه‌های معنایی و تحلیل تقابلی تاکید دارد، «حب» در این عبارت دارای مؤلفه‌های مثبتی

۵. در هجده سالگی بود که عشق با پرتوهای جادویی‌اش چشمانم را گشود و اولین بار با انگشتان آتشینش جانم را لمس کرد.

۶. اما سلمی کرامه با شیرینی‌اش و آمادگی من مرا به بهشت عشق و پاکی وارد کرد.

چون قدسی، پالایش، لذت روحانی و فاعلیت بخشی است و در مقابل آن مؤلفه‌هایی چون مادی و گناه قرار می‌گیرد. همچنین رابطه «سلمی کرامه» به‌عنوان عامل و «راوی» به‌عنوان پذیرنده، نشان‌دهنده کنشی عاشقانه با جهت‌گیری یک‌سویه اما متقابل‌انگیزه حلاوت و استعداد است.

از دیدگاهی دیگر، معنا در روابط دوسویه و الزامی بین واژه‌ها در زنجیره کلام شکل می‌گیرد. در این جمله، «حب» با واژه‌هایی چون «أدخلتني»، «جنة»، «طهر» و «حلاوة» روابط هم‌نشین الزامی برقرار می‌کند؛ یعنی «عشق» در اینجا نه یک احساس انتزاعی، بلکه عملی درآمدن به بهشت، همراه با طهارت و شیرینی معنا می‌شود. فعل «أدخلتني» یک رابطه ضروری با مفعول فیه «جنة» و صفت‌های «حب» و «طهر» دارد که بدون آن‌ها، معنای اصلی عشق از میان می‌رود. همچنین «حلاوتها» و «استعدادی» به‌عنوان دو عامل سبب‌ساز (عاملیت شیرینی معشوق و قابلیت عاشق) رابطه‌ای دوسویه با «حب» دارند که مصداق نظریه‌ای درباره روابط درون‌زبانی عمودی و افقی در شکل‌گیری معنای واژه در بافت است.

بنابراین در این جمله «عشق» نه به‌عنوان یک مفهوم مجزا، بلکه به‌مثابه شبکه‌ای از روابط هم‌نشین و جانشینی معنا می‌یابد که در آن پاک، بهشت‌گونه بودن، شیرینی فاعلی و استعداد منفعل، همگی در خدمت بازنمایی عشق متعالی و طاهرانه قرار می‌گیرند.

در مقطعی دیگر عشق به عنوان نیروی محرکه‌ای قوی توصیف شده که باعث رهایی کلام، فوران اشک و بیان درد و اندوه می‌شود: «فَالْحُبُّ قَدْ أَعْتَقَ لِسَانِي فَتَكَلَّمْتُ وَمَزَّقَ أَجْفَانِي فَبَكَيْتُ وَفَتَحَ خَنْجَرِي فَتَنَهَّدْتُ وَشَكُوْتُ»^۷ (همان: ۱۰) این عبارت را می‌توان در چندین میدان معنایی بررسی کرد: در میدان روان‌شناختی، عشق به عنوان محرکی برای «رهایی عواطف درونی» عمل می‌کند. عبارت زبانی که آزاد شده نشان‌دهنده‌ی این است که عشق توانسته است قید و بندهای اجتماعی و درونی فرد را بشکند و او را به بیان آزاد احساساتش ترغیب کند. «این آزادسازی که در روان‌شناسی به عنوان «خودبیان‌گری»^۸ شناخته می‌شود، فرد را قادر می‌سازد تا از دنیای درونی‌اش پرده بردارد و عواطفش را با صداقت بیان کند» (Vitterso, 2025: 52).

در میدان عاطفی، فوران کلمات و اشک‌ها نمایان‌گر شدت و عمق احساسات عاشقانه است. دریدن پلک‌ها و گریستن به خوبی موید تجربه‌های عاطفی شدید و پرشور عشق است. این عواطف می‌تواند شامل غم، شادی، و درد باشد که عشق به واسطه‌ی آن‌ها به فرد احساساتی عمیق و واقعی هدیه می‌دهد. عشق در اینجا به عنوان یک نیروی عاطفی تسهیل‌گر دیده می‌شود که به فرد کمک می‌کند تا احساساتش را تجربه کرده و بروز دهد.

در میدان ادبی – هنری، استعاره‌ها و تصاویر به کار رفته در این عبارت نمایان‌گر استفاده از زبان به منظور بیان عواطف پیچیده‌ی انسانی است. گشودن حنجره به معنای قابلیت آوازخوانی و ابراز درد و اندوه به وضوح، اهمیت هنر و ادبیات در انتقال و بیان احساسات را به تصویر می‌کشد. عشق در این زمینه به عنوان یک نیروی خلاق شناخته می‌شود که می‌تواند انسان را به خلق و بیان تجربیاتش به روشی عمیق و معنادار ترغیب کند.

در این بخش از متن جبران، سؤال عاشقانه‌ای مطرح می‌کند که در آن مرز میان خیال‌پردازی جوانی و ادراک واقعی عشق را به چالش می‌کشد: «هَلْ أَعْمَتْنِي الْفُتُوَّةُ فَتَوَهَّيْتُ الْأَشِعَّةَ فِي عَيْنِي سَلَمَى وَالْحَلَاوَةَ فِي نَعْرَهَا وَالرِّقَّةَ فِي قَلْبِهَا أَمْ هِيَ تِلْكَ الْأَشِعَّةُ وَتِلْكَ الرِّقَّةُ الَّتِي فَتَحَتْ

۷. عشق زبانم را گشود و من سخن گفتم، پلکم را درید و من گریستم، و گلویم را باز کرد و من آه کشیدم و گلابه کردم.

عَيْتِي لِتُرْتِي أَفْرَاحَ الْحُبِّ وَأَحْزَانَهُ؟^۹ (جبران، ۲۰۰۱: ۱۹ و ۲۰). «عشق» در شبکه‌ای از میدان‌های معنایی قرار می‌گیرد که هر میدان بخشی از معنا، تجربه یا کارکرد عشق را روشن می‌کند. در میدان ادراکی - شناختی، عشق بر ادراک و آگاهی تاثیر می‌گذارد. جبران دو امکان مطرح می‌کند: آیا جوانی مرا کور کرده، و من توهم نور چشم‌های سلما و شیرینی لبخند او را داشته‌ام؟ یا این که خود عشق چشم مرا گشوده تا زیبایی و لطافت واقعی را ببینم؟ این تقابل نشان می‌دهد که عشق با ذهن و ادراک انسان بازی می‌کند: گاهی باعث فرافکنی^{۱۰} زیبایی بر معشوق و گاهی موجب کشف زیبایی‌های واقعی می‌شود. در این میدان، عشق به صورت نیرویی ادراک‌ساز و معناپرداز عمل می‌کند که تجربه جهان را تغییر می‌دهد.

واژگانی چون «الأشعة»، «الحلاوة»، «الرقعة» در میدان عاطفی قرار دارند. این‌ها صفاتی زیباشناختی‌اند که به ظاهر معشوق نسبت داده می‌شوند. در این میدان عشق بر زیبایی‌سازی تاثیر می‌گذارد. معشوق نه فقط دیده می‌شود، بلکه با نور، شیرینی و لطافت رمزگذاری می‌شود. این صفات نشان‌دهنده‌ی میدان معنایی عشق به عنوان «برانگیزاننده حس زیبایی» است. در واقع، عشق ابزار احساس زیبایی و لطافت را تقویت می‌کند.

در میدان روان‌شناختی - وجودی، جبران عشق را نیرویی می‌بیند که انسان را با افراح الحب و أحزانه آشنا می‌کند. این دوگانه نشان‌دهنده‌ی میدان معنایی عشق به عنوان تجربه‌ای دوقطبی^{۱۱}، نیرویی تحول‌آفرین، عاملی برای بیداری وجودی در این میدان، عشق نه فقط احساسی زیبا، بلکه تجربه‌ای کامل از جنبه‌های تاریک و روشن زندگی است.

جبران جمله را بر پایه‌ی تقابل می‌سازد: الف) «الفتوة» در برابر «الحب»؛ جوانی = توهم، شیدایی، شناخت ناقص؛ عشق = بینایی، کشف حقیقت، بلوغ آگاهی. ب) توهم در برابر حقیقت؛ آیا من زیبایی را خیال کرده‌ام؟ یا عشق چشمم را گشوده تا زیبایی حقیقی را ببینم؟ این تقابل‌ها میدان معنایی عشق را در قالب نیروی روشن‌کننده و هدایت‌گر نشان می‌دهد.

۶-۲- میدان عرفانی و فلسفی

در متن، «وَبَيْنَ نَهَائِي الْأُسْبُوعِ وَقَدْ سَكَّرْتُ نَفْسِي بِخَمْرَةِ عَوَاطِفِي سِرْتُ مَسَاءً إِلَى مَنْزِلِ سَلَمَى كَرَامَةٍ، ذَلِكَ الْهَيْكَلُ الَّذِي أَقَامَهُ الْجَمَالُ وَقَدَّسَهُ الْحُبُّ لَتَسْجُدَ فِيهِ النَّفْسُ مُصَلِّيًا وَيَرْكَعَ الْقَلْبُ خَاشِعًا^{۱۲}» (همان: ۳۸) «الحب» مرکز میدان است و واژگان اطراف آن شبکه‌ای از مفاهیم عرفانی، دینی، زیباشناختی و عاطفی را می‌سازند.

از منظر معناشناسی میدان‌های واژگانی، واژگانی مانند «سَكَّرْتُ»، «خَمْرَةٌ»، «الْهَيْكَلُ»، «قَدَّسَهُ»، «تَسْجُدَ»، «مُصَلِّيًا»، «يَرْكَعَ» و «خَاشِعًا» همگی در پیرامون مفهوم محوری «عشق» سازمان یافته‌اند و به آن ارزش معنایی ویژه‌ای می‌بخشند. در این میدان،

۹. آیا خامی جوانی چشمانم را کور کرد که در چشمان سلمی، پرتویی بینم و در دهانش حلاوتی و در قامتش ظرافت و لطافت را؟ یا آن پرتوها و آن لطافت بود که چشمانم را گشود تا شادی‌ها و اندوه‌های عشق را به من نشان دهد؟

۱۰. projection

۱۱. pleasure-pain duality

۱۲. و در پایان هفته، در حالی که جان خود را با شراب احساساتم مست کرده بودم، شبی به خانه سلمی کرامه رفتم؛ آن بنایی که زیبایی برپایش داشته و عشق مقدسش کرده است تا جان در آن به نماز سجده کند و دل خاضعانه به رکوع رود.

عشق دیگر یک رابطه عاطفی صرف نیست، بلکه به قلمرو امر قدسی منتقل می‌شود؛ به گونه‌ای که منزل سلمی از نظر معنایی از یک مکان عادی به «هیکل» یا معبد تبدیل می‌شود و حضور در آن معادل حضور در فضایی مقدس تلقی می‌گردد.

معنای «عشق» از طریق ارتباط نظام‌مند آن با عناصر همجوار میدان شکل می‌گیرد. واژگان «قدسه»، «تسجد»، «یرکع» و «خاشعاً» مؤلفه‌های معنایی تقدس، پرستش و خضوع را به میدان وارد می‌کنند و سبب می‌شوند مفهوم عشق در تقابل با روابط عادی و زمینی، معنایی متعالی و روحانی پیدا کند. در این ساختار، «الجمال» نقش بنیان‌گذار («أقامه») و «الحب» نقش تقدیس‌کننده («قدسه») را بر عهده دارد و از رهگذر این روابط، منزل سلمی به نماد معبد عشق تبدیل می‌شود.

روابط هم‌نشینی میان «الحب» و افعال «قدس»، «تسجد» و «یرکع» دلالت‌های معنایی خاصی ایجاد می‌کند. این هم‌نشینی‌ها نشان می‌دهند که عشق در متن جبران نه یک حالت انفعالی، بلکه نیرویی فعال و قدسی است که کنش‌های عبادی را برمی‌انگیزد. همچنین ترکیب «خمره عواطفی» استعاره‌ای مفهومی را شکل می‌دهد که در آن «عشق، شراب مستی‌آور» تلقی شده است؛ استعاره‌ای که شدت تأثیر عاطفی عشق را برجسته می‌سازد. بدین ترتیب، کل میدان معنایی متن بر محور انتقال عشق از سطح احساس فردی به سطح تجربه‌ای عرفانی و قدسی سازمان می‌یابد.

در این جمله «سَأَخِذُ الْحُبَّ سَمِيرًا، وَأَسْمَعُهُ مُنْشِدًا، وَأَشْرِبُهُ خَمْرًا، وَأَلْبِسُهُ ثَوْبًا»^{۱۳} (همان: ۴۴)، در این عبارت، جبران «عشق» را از سطح یک مفهوم انتزاعی خارج کرده و آن را به موجودی زنده، حاضر و چند بُعدی تبدیل می‌کند. از منظر معناشناختی، میدان معنایی شکل‌گرفته پیرامون واژه «الحب» از چند زیرحوزه معنایی تشکیل شده است: حوزه مصاحبت و انس «سمیراً»، حوزه موسیقی و آوا «منشداً»، حوزه نوشیدن و سرمستی «خمرًا» و حوزه تجسم و عینیت‌بخشی «ثوباً». این واژگان در کنار یکدیگر تصویری جامع از عشق ارائه می‌کنند که در آن عشق هم‌زمان دوست، آواز، شراب و پوشش است.

از دیدگاه نظریه میدان معنایی، معنای «عشق» نه به صورت منفرد، بلکه از طریق ارتباط با این عناصر پیرامونی شکل می‌گیرد. واژه «سمیر» عشق را به قلمرو همدمی و رفع تنهایی وارد می‌کند؛ «منشد» آن را به حوزه زیبایی‌شناختی و الهام هنری پیوند می‌دهد؛ «خمر» دلالت بر سرمستی، بی‌خودی و استغراق عاطفی دارد؛ و «ثوب» عشق را به چیزی تبدیل می‌کند که سراسر وجود انسان را دربرمی‌گیرد و هویت او را می‌پوشاند. بدین ترتیب، شبکه‌ای از مؤلفه‌های معنایی «انس»، «لذت»، «الهام»، «سرمستی» و «حاطه وجودی» پیرامون هسته مرکزی «عشق» شکل می‌گیرد.

از منظر روابط معنایی، جبران با بهره‌گیری از استعاره‌های متوالی، نوعی گسترش معنایی برای واژه «عشق» ایجاد می‌کند. عشق در اینجا نه یک احساس گذرا، بلکه موجودیتی چندوجهی است که می‌تواند نقش انسان (سمیر)، صدا (منشد)، نوشیدنی (خمر) و پوشش (ثوب) را بر عهده گیرد. این جابه‌جایی میان حوزه‌های معنایی مختلف، موجب غنای دلالتی واژه «عشق» شده و بار عاطفی آن را افزایش می‌دهد.

همچنین تکرار افعال «أَتَخَذُ»، «أَسْمَعُهُ»، «أَشْرِبُهُ» و «أَلْبِسُهُ» نشان می‌دهد که رابطه گوینده با عشق رابطه‌ای تدریجی و فزاینده است؛ از هم‌نشینی و شنیدن آغاز می‌شود، به درونی‌سازی کامل از طریق «نوشیدن» می‌رسد و سرانجام در «پوشیدن» به مرحله یکی‌شدن عشق با هویت فرد منتهی می‌شود. بنابراین، ساختار معنایی عبارت، سیر حرکت عشق از یک همراه بیرونی به عنصری درونی و هویت‌ساز را بازنمایی می‌کند.

۱۳. عشق را همدم خود خواهم گرفت، نغمه‌سراییش را خواهم شنید، آن را شراب خواهم نوشید و جامه‌ای بر تنش خواهم پوشانید.

در عبارت «وَلَكِنِّي سَأَرْفَعُ فِي وَادِي ظِلِّ الْمَوْتِ ثَمًّا لِلْحُبِّ وَأَعْبُدُهُ»^{۱۴} (همان: ۴۴)، مهم‌ترین میدان معنایی قراردادن «عشق» در قطب مقابل «مرگ» است. مرگ نماد نیستی، نابودی، سکوت، فراموشی، ترس و پایان یقینی. «دره سایه مرگ» برگرفته‌ای از مزامیر داوود (ترجمه مزامیر حضرت داوود، ۱۳۷۸: مزمر ۲۳) است که فضایی پر از خطر و وحشت را تداعی می‌کند. عشق در مقابل، نماد هستی‌بخشی، ایستادگی، فریاد جاودانگی، شجاعت و آغازی دوباره است. در این میدان، عشق به عنوان نیروی ضد مرگ ظاهر می‌شود. در حالی که مرگ، سکون و فراموشی را به ارمغان می‌آورد، عشق با برپایی «تمثال، بنا، یادمان» عمل معنا دادن به هستی در دل پوچی را انجام می‌دهد. این تقابل، یکی از بن‌مایه‌های اساسی ادبیات رمانتیک و وجودگرا^{۱۵} است.

دومین میدان معنایی کلیدی، تبدیل عشق به معبودی در خور پرستش است. فعل «أعبد» در زبان عربی تنها برای خدا و خدایان به کار می‌رود. استفاده از آن برای «تمثال حب» یعنی عشق را از یک احساس انسانی خارج و به مرتبه رب النوع ارتقا می‌دهد. عشق در این میدان، وارد حوزه معنایی دین می‌شود. مؤلف، عشق را به عنوان جایگزینی برای خدا در جهانی آکنده از وحشت مرگ برمی‌گزیند. این همان ایده «تقدیس عشق» است. میدان معنایی شامل کلماتی مانند: پرستش، سجده، معبد، بت، آیین، ایمان می‌شود. در اینجا عشق نه یک رابطه، که یک جهان‌بینی است.

از نظر نشانه‌شناسی، «دره مرگ» دالّی بر نیستی و «تمثال عشق» دالّی بر هستی است. با قرار دادن دالّ هستی در بستر دال نیستی، معنا یا دلالت جدیدی خلق می‌شود: «عشق تنها در دل بزرگ‌ترین تراژدی معنا پیدا می‌کند» یا «عشق، جسارت زیستن در برابر مرگ است».

در عبارت، «وَقَفْنَا لِلْوَدَاعِ، وَقَدْ وَفَّ بَيْنَنَا الْحُبُّ وَالْيَأْسُ شَبَحَيْنِ هَائِلَيْنِ، هَا بَاسِطًا جَنَاحَيْهِ فَوْقَ رَأْسَيْنَا، وَذَاكَ قَابِضًا بِأَظْفَرِهِ عَلَى عُقَيْنَا»^{۱۶} (همان: ۴۸)، جبران لحظه وداع را چنان ترسیم می‌کند که عشق و یأس همچون «دو شبیح هائل» در میان عاشق و معشوق قد علم می‌کنند. عشق در اینجا نه فقط یک احساس، که نیرویی گسترده و فراخ (باسط جناحیه) تعبیر می‌شود که بر سر دو انسان سایه می‌گسترده. در مقابل، یأس چنگال‌های خود را بر گردن آنان فرو می‌برد. این تصویر نشان‌دهنده تلقی جبران از عشق به مثابه «امر قدسی‌رهایی‌بخش» و یأس به مثابه «امر زمینی خفه‌کننده» است - همان دوگانگی‌ای که در عرفان اسلامی با تعبیری چون «قبض و بسط» یا «خوف و رجا» بدان پرداخته شده است.

«وقفنا للوداع» یعنی عاشق و معشوق در آستانه جدایی، میان آسمان (عشق بال‌گشوده) و زمین (یأس چنگال‌زده) معلق شده‌اند. این همان جایگاهی است که عارف در آن «نه مستغرق در لذت وصال است و نه رها در درد فراق»؛ بلکه در عین رنج، به حقیقت عشق آگاه است.

در نگاه عرفانی، عشق حقیقی عاشق را از بند ترس از مرگ و نیستی می‌رهاند. اما جبران این رهایی را در بستر یأس به تصویر می‌کشد: عشق بال می‌گشاید تا پرواز دهد، اما یأس چنگال می‌زند تا نگه دارد. این تناقض، عین تجربه عارفانه‌ای است که «در دل تاریکی، نور را می‌بیند».

۱۴. اما من در دره سایه مرگ، تمثالی برای عشق برپا خواهم کرد و آن را می‌پرستم.

۱۵. Existentialist

۱۶. برای وداع ایستادیم، در حالی که عشق و ناامیدی، دو شبیح عظیم، میان ما ایستاده بودند؛ یکی بال‌هایش را بر سر ما گشوده و دیگری چنگال‌هایش را بر گردن ما نهاده بود.

شبح بودن این دو نیرو نشان می‌دهد که در جهان مادی، عشق و یأس هر دو غیرقابل لمس و در عین حال تأثیرگذارند - مانند مفاهیم عرفانی «تجلی» و «حجاب». عشق تجلی‌گاه حق است و یأس، حجاب نفسانی که با چنگال تقدیر، گردن عاشق را می‌فشرد.

بنابراین این عبارت، لحظه‌ای «وضعیت‌شناسانه» از عشق را روایت می‌کند که در آن، عاشق بین دو قطب «بال‌گشودگی نور» (عشق) و «چنگال‌زنی ظلمت» (یأس) در نوسان است - همان نوسانی که عارفان از آن به «مقام جمع الجمع» یا «فنا در عین بقا» تعبیر کرده‌اند. جبران با این تصویر، نشان می‌دهد که عشق حقیقی بدون پذیرش همزمان رنج (یأس) ممکن نیست.

۶-۳- میدان اجتماعی و فرهنگی

با توجه به گستره معنایی و میدانی عشق در «الأجنحة المتكسرة» جبران که به جامعه و سرنوشت زنان نیز در آن اشاره دارد، می‌توان میدانی دیگر را با عنوان «میدان اجتماعی - فرهنگی» در نظر گرفت که به تأثیر عوامل اجتماعی بر تجربه عشق می‌پردازد. همچنین برای درک عمیق‌تر مفهوم عشق در الأجنحة المتكسرة، باید میان فرهنگ فردی جبران و بینش فلسفی - ادبی او پیوندی نظام‌مند برقرار کرد. جبران به مثابه نویسنده‌ای مهاجر که میان دو جهان شرق عربی - مسیحی و غرب مدرن - آزادی‌خواه در نوسان بود، توانست «میدان معنایی عشق» را چنان بگستراند که هم ریشه در سنت ادبی عربی دارد و هم وامدار رمانتیسیسم غربی و اندیشه اگزیستانسیال اولیه است.

در مثال «كَذَا شَاءَتِ السَّمَاءُ، فَخَلَوْتُ بِسَلْمَى لَيْلًا فِي مَنْزِلٍ مُنْفَرِدٍ، تَحْفَرُهُ الْأَشْجَارُ، وَتُسَيِّرُهُ السَّكِينَةُ، وَتَسِيرُ فِي جَوَانِبِهِ أَخِيلَةُ الْحُبِّ وَالطُّهْرِ وَالْجَمَالِ»^{۱۷} (جبران، ۲۰۰۱: ۲۶) واژه «الحب» در کانون میدانی معنایی قرار می‌گیرد که از مجموعه‌ای از واژگان همسو و هم‌جهت تشکیل شده است. عناصر «السَّمَاء»، «السَّكِينَةُ»، «الطُّهْر» و «الجمال» همگی در شبکه دلالتی واحدی قرار دارند و فضایی قدسی، آرام و متعالی را تداعی می‌کنند. در این بافت، عشق صرفاً یک احساس فردی نیست، بلکه مفهومی است که با ارزش‌های معنوی و زیبایی‌شناختی پیوند یافته و از رهگذر هم‌نشینی با «طهر» و «جمال» معنایی آرمانی و متعالی پیدا می‌کند.

این واژگان در کنار یکدیگر حوزه‌ای مفهومی را می‌سازند که بر محور پاکی، آرامش و تعالی روحی سازمان یافته است. همچنین رابطه هم‌نشینی میان «الحب»، «الطُّهْر» و «الجمال» نشان می‌دهد که جبران عشق را نه به عنوان میلی جسمانی، بلکه به مثابه تجربه‌ای روحانی و قدسی بازنمایی می‌کند. افزون بر این، واژه‌های «مَنْزِلٌ مُنْفَرِدٌ»، «الأشجار» و «السَّكِينَةُ» در کنار یکدیگر فضایی معنایی را شکل می‌دهند که از هیاهوی جهان بیرون فاصله گرفته و بستری مناسب برای تجلی عشق آرمانی فراهم می‌آورد. از این رو، میدان معنایی این بخش بر قطب‌های «آرامش»، «پاکی»، «زیبایی» و «تعالی» استوار است و سیمای عشق را پیش از ورود به عرصه رنج، اجبار و گسست اجتماعی به نمایش می‌گذارد.

در این مقطع از متن جبران، سرنوشت تراژیک «سلمی» و تقابل میان روح نجیب او و واقعیت دردناک زندگی‌اش، به تصویر کشیده شده است: «هَكَذَا قَبَضَ الْقَدَرُ عَلَى سَلْمَى كَرَامَةً وَقَادَحًا عَبْدَةً ذَلِيلَةً فِي مَوْكِبِ النِّسَاءِ الشَّرَقِيَّاتِ النَّاعِسَاتِ، وَهَكَذَا سَقَطَتْ تِلْكَ الرُّوحُ النَّبِيلَةُ بِالْجَبَائِلِ بَيْنَمَا كَانَتْ تَسْبَحُ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ عَلَى أَجْنِحَةِ الْحُبِّ الْبَيْضَاءِ فِي فضاءٍ تَمْلَأُهُ أَشِعَّةُ الْقَمَرِ وَتُعْطِرُهُ زَائِحَةُ الْأَزْهَارِ»^{۱۸} (همان: ۳۶)، بخش اول عبارت، عشق را در بستری از تقدیر ناگزیر و جبر اجتماعی قرار می‌دهد. در این میدان، عشق به جای آنکه نیرویی رهایی‌بخش باشد، به

۱۷. تقدیر چنین خواست که شبانه در خانه‌ای منزوی که درختانش را احاطه کرده و سکوت آن را فرا گرفته بود و سایه‌های عشق، پاکی و زیبایی در اطرافش می‌پیچید، با سلمی خلوت کنم.

۱۸. اینگونه بود که تقدیر سلمی کرامه را در ربود و او را چون کنیزی ذلیل در کاروان زنان مظلوم شرقی به دنبال خود کشید، و اینگونه بود که آن روح شریف در حالی که برای اولین بار بر بال‌های سفید عشق در فضایی آکنده از پرتوهای ماه و عطر گل‌ها شناور بود، به دام افتاد.

عاملی بدل می‌شود که سرنوشت زن را در چارچوب محدودیت‌های اجتماعی و جنسیتی رقم می‌زند. عشق اینجا در معرض تعارض با آزادی فردی و روح نجیب قرار می‌گیرد.

جبران در خانواده‌های مسیحی مارونی در بشری لبنان زاده شد. این سنت، مفاهیمی همچون «فداکاری»، «تطهیر از طریق رنج»، «روح نجیب در برابر جسم خاکی» و «رستگاری از طریق عشق الهی» را در ناخودآگاه او تثبیت کرد. در تحلیل متن «بال‌های شکسته»، سلمی نه تنها یک زن عاشق، که کهن‌الگویی از «مریم رنجور» یا «مگدالنای توبه‌کار» را تداعی می‌کند که روحش نجیب اما جسمش در بند سنت‌های خفقان‌آور اجتماعی گرفتار شده است.

تضاد روح نجیب سلمی در مقابل ذلت ناشی از جبر و پرواز بر بال‌های سفید عشق در مقابل اسارت در بند تقدیر و فضاء مملو از نور ماه و عطر گل‌ها در مقابل واقعیت تلخ و غم‌بار زندگی، مفهوم عشق را پیچیده می‌کند. عشق در یک سو، فضایی آرمانی، زیبا و رهایی‌بخش را تداعی می‌کند و در سوی دیگر، به ابزاری بدل می‌شود که تسلیم سرنوشت و ذلت اجتماعی را رقم می‌زند.

بال‌های سفید نماد پاکی و معصومیت، نور ماه نماد رؤیا و زیبایی، و عطر گل‌ها نماد لذت و شکوفایی است. این، تصویری آرمان‌گرایانه از عشق است. عشق در اینجا دو چهره دارد: یکی رؤیایی و معصومانه و دیگری اسیر شده در چرخ‌دنده‌های تقدیر و جامعه. این دوگانگی نشان می‌دهد که عشق می‌تواند همزمان منبع شادی و تعالی (در بعد آرمانی) و درد و سقوط (در بعد واقعی و اجتماعی) باشد.

هجرت جبران به آمریکا و قرارگرفتن در معرض مدرنیته، لیبرالیسم و جنبش‌های زنان، تضادی بنیادین در او ایجاد کرد: درحالی که شرق را با «قید و بند سنت»، «تقدیر جبری» و «تحقیر زن» به یاد می‌آورد، غرب را با «آزادی فردی»، «برابری» و «رهایی زن از سنت» می‌شناخت. این دوگانگی در «بال‌های شکسته» کاملاً بازتاب یافته است.

جبران در محافل ادبی مهاجر با آرای نیچه (ابرانسان، اراده معطوف به قدرت، نقد اخلاق سنتی) و بعدها با اندیشه‌های اگزیستانسیالیست‌های اولیه (کی‌یرکگور: «جهش ایمان»، اضطراب وجودی) آشنا شد. این تأثیر در بخش‌هایی از متن که عشق را نه احساس، بلکه «جوهری هویت‌ساز و پایدار» معرفی می‌کند، آشکار است. به عنوان مثال «وَفِي أَيَّامِ الشَّيْبَةِ سَيَكُونُ لِي الْحُبُّ مُهْدَبًا، وَفِي الْكُهُولَةِ عَضْدًا، وَفِي الشَّيْخُوخَةِ مُؤْنَسًا» (همان: ۴۴)، عشق را در طول چرخه زندگی به عنوان یک مؤلفه پایدار و سازنده هویت معرفی می‌کند. سه خبر انتخاب‌شده (مهدب، عضد، مؤنس) از میان طیفی گسترده از امکان‌ها برگزیده شده‌اند. مهدب (میدان اخلاقی - تربیتی)، عضد (میدان قدرت و اتکا) و مؤنس (میدان عاطفی-وجودی) است.

این انتخاب‌ها نشان می‌دهد که جبران، عشق را از سطح احساس صرف خارج می‌کند، و آن را به مؤلفه‌ای هویت‌ساز و اگزیستانسیال تبدیل می‌کند.

در جوانی، میدان عشق با مفاهیم «تهدیب»، «ضبط»، «سمو» هم‌نشین می‌شود و کارکرد آن مهار شور و ساختن شخصیت است. در میانسالی، عشق پشتیبان ساختار اجتماعی می‌گردد و در این مرحله با «قوة»، «دعم» و «مسؤولية» هم‌نشین می‌شود. عشق دیگر هیجان نیست بلکه به «بازوی هویت» تبدیل می‌شود. در مرحله سالمندی، عشق واجد معنا و همراهی وجودی است و با کلمات

«أنس»، «طمأنينة» و «معنا» هم‌نشین است. در این مرحله، عشق کارکرد اگزستانسیال می‌یابد؛ یعنی پاسخ به تنهایی و اضطراب وجودی. بنابراین عشق در سه مرحله متفاوت زندگی حضور دارد. کارکردش تغییر می‌کند اما حذف نمی‌شود.

در این بخش جبران عشق را از سطح رمانتیک خارج می‌کند، آن را به سطح «فلسفه زندگی» ارتقا می‌دهد. چرخه زیستی را به چرخه معنایی تبدیل می‌کند. در گفتمان او، عشق نه حادثه‌ای موقت، بلکه جریان پیوسته در ساخت هویت انسانی است. جبران از سنت عرفانی عربی (حلاج، ابن عربی) و ادبیات عاشقانه عربی (مجنون لیلا، عروه بن حزام) بی‌بهره نبود. مفهوم «عشق رنجور عارفانه» که در آن عاشق و معشوق یکی می‌شوند و عشق مسیری برای فنا و تعالی است، در چهره آرمانی عشق در متن دیده می‌شود.

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان «میدان اجتماعی-فرهنگی عشق» را در اندیشه جبران چنین صورتبندی کرد: زنان، قربانیان اصلی تعارض عشق و سنت هستند؛ سلمی نماد تمام زنانی است که روحی نجیب دارند اما در «موکب زنان شرقی تاعس» قدم می‌زنند و برای لحظه‌ای بر بال‌های سفید عشق پرواز می‌کنند، اما به‌زودی در دام‌های ازدواج تحمیلی گرفتار می‌شوند. از دید جبران، جامعه شرقی با سلطه پدرسالاری و تقدیرگرایی، ساختاری ندارد که عشق فردی-رمانتیک را به رسمیت بشناسد؛ بنابراین عشق در شرق سنتی «نابه‌هنجار» تلقی می‌شود و به‌جای آنکه بنیان خانواده شود، تهدیدی برای سنت است. راه‌حل جبران نه شورش آشکار و نه تسلیم محض، بلکه برانگیختن «آگاهی تراژیک» است: با به تصویر کشیدن رنج سلمی و مرگ او، آگاهی از اینکه در چنین جامعه‌ای، عشق حقیقی یا باید در خفا بماند یا کشته شود.

۷- نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه رفت نتیجه گرفته می‌شود که؛

۱. به کارگیری نظریه میدان‌های معنایی در خوانش الأجنحة المتكسرة، امکان تبدیل توزیع پراکنده و چندلایه‌ی دلالت‌های عشق در متن را به یک شبکه‌ی ساختاریافته و همبسته فراهم می‌آورد. همچنین سازوکارهای دلالتی (هم‌نشینی، تقابل، هم‌پوشی میدان‌ها، تغییر کارکرد در طول زمان) را به‌طور عینی نشان می‌دهد و مانع از تفسیرهای تقلیل‌گرایانه (صرفاً احساسی، عرفانی یا اجتماعی دیدن عشق) می‌شود و چند بعدی بودن تجربه عشق در ادبیات را برجسته می‌سازد. تجربه‌ای که به خواننده کمک می‌کند تا ببیند چگونه «عشق» در این اثر از یک واژه به یک جهان‌بینی و نظامی از ارزش‌ها و تقابلهای تبدیل می‌شود.

۲. نظریه میدان‌های معنایی در این اثر، «عشق» را نه یک واژه عاطفی، بلکه به عنوان هسته مرکزی هویت‌سازی در اندیشه جبران معرفی می‌کند؛ هویتی سیال، دوگانه، تحول‌پذیر و در عین حال یکپارچه که تمام ابعاد وجودی انسان را در برمی‌گیرد. بدون این نظریه، بسامد و تنوع معانی عشق ممکن است تفسیری سطحی و احساسی پیدا کند؛ اما با به کارگیری آن، لایه‌های عمیق فلسفی، عرفانی و وجودی عشق در آثار جبران آشکار می‌گردد.

۳. جبران در «بال‌های شکسته» صرفاً داستان عشق یک دختر مسیحی شرقی را روایت نمی‌کند، بلکه «نظریه انتقادی عشق در جامعه سنتی» را با زبانی شاعرانه صورتبندی می‌سازد. از دید او، عشق حقیقی سرشتی آزادی‌بخش دارد اما در قفس سنت خفه می‌شود؛ زنان در این کشاکش قربانیان اصلی هستند؛ رنج عشق نه یک نقص، بلکه مؤلفه تعالی‌بخش هویت است؛ و عشق در طول زندگی (از جوانی تا پیری) جریانی پایدار است، نه احساسی زودگذر. از همین روست که «بال‌های شکسته» نه تنها یک رمان عاشقانه، بلکه «بیانیه انتقادی جبران علیه تقدیرگرایی و مردسالاری شرقی» و در عین حال، «مرثیه‌ای بر عشق حقیقی در جهان سنت» به شمار می‌آید.

منابع

- [۱] ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴هـ). **لسان العرب**. بیروت: دار صادر.
- [۲] ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۷۳ش). **خدا و انسان در قرآن**. ترجمه احمد آرام. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- [۳] الأیوبی، یاسین (۱۹۸۴م). **مذاهب الأدب معالم وإنعکاسات؛ الکلاسیکیه، الرومانطیکیه، الواقعیه**. الطبعة الثانية. بیروت: دار العلم للملایین.
- [۴] پالمر، فرانک. (۱۳۸۷ش). **نگاهی تازه به معنانشناسی**. ترجمه کورش صفوی. چاپ پنجم. تهران: نشر مرکز.
- [۵] ترجمه مزامیر حضرت داوود. (۱۳۷۸ش). تهران: انتشارات انجمن کلیمیان تهران.
- [۶] جبران، خلیل جبران (۲۰۰۱م). **المجموعة الكاملة لمؤلفات جبران خلیل جبران**. المجلد الثالث. بیروت: دار نوبلیس للنشر.
- [۷] جمعی از نویسندگان، **فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان**، سال هفتم، بهار ۸۴، شماره ۲۷.
- [۸] حجازی، محمود فهمی. (لا.ت). **مدخل إلى علم الدلالة**. القاهرة: دار البقاء للطباعة و النشر و التوزيع.
- [۹] الحمدانی، سالم أحمد. (۱۹۸۹م). **مذاهب الأدب الغربی ومظاهرها فی الأدب العربی الحديث**. الموصل: جامعة التعليم العالی والبحث العلمی.
- [۱۰] الخلیف، یوسف. (لا.ت). **الحب المثالی عند العرب**. القاهرة: دار القباء.
- [۱۱] ریمون، بلان و کلودجرمان. (۱۹۹۷م). **علم الدلالة**. ترجمه نور الهدی لوشن. بنگازی: انتشارات دانشگاه قاریونس.
- [۱۲] سیدان، الهام، نصر اصفهانی، محمدرضا. (۱۳۹۵ش). «بررسی تطبیقی منظومه «لیلی و مجنون» نظامی و «بالمهای شکسته» جبران خلیل جبران». **یازدهمین گردهمایی بین المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی**. دانشگاه گیلان. صص ۸۴۳-۸۶۲.
- [۱۳] صفوی، کورش. (۱۳۸۷ش). **درآمدی بر معنیشناسی**. تهران: سوره مهر.
- [۱۴] عمر، أحمد مختار. (۱۹۹۸م). **علم الدلالة**. الطبعة ۵. القاهرة: عالم الكتب.
- [۱۵] غلامی، شکوفه (۱۴۰۰ش). «هنجارگریزی بیانی در آثار جبران خلیل جبران (مورد پژوهی دو اثر **الأرواح المتمرده** و **الأجنحة المتکسرة**)».
- پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره).
- [۱۶] قادری، فاطمه؛ زمانی، محسن (۱۳۹۵ش). «بررسی هنجارگریزی در بال های شکسته اثر جبران خلیل جبران». **زبان و ادبیات عربی**. شماره ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵. صص ۱۰۷-۱۴۸.
- [۱۷] لاینز، جان. (۱۳۸۳ش). **مقدمه ای بر معنانشناسی زبان شناختی**. ترجمه حسین واله. تهران: گام نو.

[۱۸] لطفی، زهرا. (۱۴۰۱ش). «نقد و ارزیابی ترجمه فارسی بالهای شکسته مهدی سرحدی بر کتاب الأجنحة المتكسرة» جبران خلیل جبران بر اساس نظریات آنتوان بر من». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه پیام نور استان تهران. مرکز پیام نور تهران جنوب.

[۱۹] لطفی، مهدی. (۱۳۹۵ش). «درآمدی بر کاربرد نظریه حوزه معنایی در مطالعات قرآنی»، تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س). سال ۱۳، شماره ۳، صص ۱۱۹-۱۴۰.

[۲۰] محمد، سراج الدین. (لات). الغزل فی الشعر الحديث. بیروت: دار الراتب الجامعیة.

[۲۱] محمدی فتیده، علی. (۱۳۹۷ش)، «نمودهای سوررئالیستی در دو کتاب «النبی» و «الأجنحة المتكسرة» جبران خلیل جبران». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه گیلان.

[۲۲] المكتبة العالمی للبحوث. (لات). الحب عند العرب (دراسة أدبیة تاریخیة). بیروت: دار المكتبة الحیاء.

[23] VittersO, Joar. (2025). **Humanistic Wellbeing: Toward a Value-Based Science of the Good Life** . Norway: University of Norway. <https://doi.org/10.1007/978-3-031-69292-5>.